

فرسایش نظام سرمایه داری

مصاحبه با سمیر امین و میکائل هاردت

اشاره:

مجله سوئدی آرنا ARENA (عرصه اندیشه‌های سیاسی - فرهنگی) در شماره‌ی ماه آوریل ۲۰۰۲ خود مصاحبه‌ی با سمیر امین و میکائل هاردت چاپ کرده است. مصاحبه‌کنندگان یکی ماگنوس ونربوگ (Magnus Wennerbog) دکترای جامعه‌شناسی و پژوهشگر جنبش‌های نوین اجتماعی و جهانی شدن است و دیگری کامیلا ا. لوندبرگ (Camilla a. Lundberg) مسؤل برنامه‌های آرنا. در زیر، ترجمه‌ی این مصاحبه را که مصطفی ناصر در ادامه همکاری‌های قبلی‌اش به انجام رسانده و برای ما فرستاده است می‌خوانید.

سایت اندیشه و پیکار

آرنا: برپایی فوروم اجتماعی جهانی در پورتو الگره چه هدف‌هایی را دنبال می‌کند؟

میکائل هاردت: من بیشتر علاقه مند به واکنش درونی نیروهای مختلف درون جنبش ضد جهانی شدن هستم، جنبشی که با دو محدودیت بزرگ درگیر است: نخست اینکه بسیاری از جنبش‌های قاره آمریکا، در برقراری رابطه با کشورهای دیگر در گوشه و کنار دنیا، که علیه سیاست‌های بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی مبارزه می‌کنند، توفیق چندانی نداشته‌اند. پورتو الگره فرصتی بود برای گسترش یافتن جریان‌های درون این جنبش و برقراری رابطه در یک شبکه بزرگ. دیگر اینکه این نیروها در درجه اول جنبش‌هایی اعتراضی‌اند. من فکر می‌کنم که به ویژه بعد از تظاهرات جنوا، این نیروها دریافته‌اند که لازم است به ارائه‌ی بدیل بپردازند. با توجه به این نکات، گردهم آبی پورتو الگره بسیار مثبت بود.

سمیر امین: پورتو الگره بخش مهمی از پروژه ایجاد یک چپ جهانی است که در حد خود می‌تواند تعادل قوای سرمایه را برهم زند. اندیشه برقراری فوروم اجتماعی جهانی، اجتناب از اعتراض‌های منفرد علیه جهانی شدن نولیبرالی و پی‌ریزی یک بدیل واقعی است، هرچند در مرحله جنینی‌اش باشد. سرمایه داری باید به نفع یک دنیای عادلانه‌تر تنظیم شود. این پیام روشن پورتو الگره است. بیانیه پایانی گردهم آبی تأکید می‌کند که میلیتاریسم جهانی شده رابطه‌ی گسست‌ناپذیر با نظم لیبرالی بازار دارد. از این جهت، مبارزات ضد جنگ در ذات خود بخشی است از مبارزه علیه نولیبرالیسم.

آرنا: شما هر دو به یک توافق و اتحاد اشاره دارید. آیا منظور این است که چپ باید تلاش کند تا به درکی مشترک از سرمایه داری دست یابد؟

میکائل هاردت: نه، منظور من این نیست. اتحاد و اتفاق نظری هدف نیست، بلکه باید به طرح مسائل و بحث پیرامون آن‌ها پرداخت. بسیار مواضع مختلف در پورتو الگره وجود دارد که مقتضیات یک توافق همگانی را نامحتمل می‌سازد. آنچه مهم است بازشکافی و طرح مباحث است.

سمیر امین: من هم موافق‌ام. حتی در زمینه مسائل مهم، توافق جمعی ثمربخش نیست. چپ باید در راه ایجاد یک پلورالیسم وسیع و جنبشی در کثرت و تنوع خویش تلاش کند. ما در وضعیتی قرار گرفته‌ایم که جنبش‌های متفاوت، اشکال متعدد اعتراض و مقاومت در کنار هم وجود دارند با هدف‌هایی چون پروژه‌های اجتماعی - مال‌اندیشی درباره آینده، و برنامه‌هایی که نه تنها ضرورتاً شباهتی باهم ندارند، بلکه احیاناً در مغایرت با یکدیگر نیز قرار می‌گیرند. از همین رو من پیشنهاد کرده‌ام که حول سه چالش اساسی، باید به یک اشتراک نظر در تمامیت متنوع‌اش دست

یافت: حول مسائلی چون نقد و انتقاد نظام سرمایه داری، مبارزه با امپریالیسم و رادیکال سازی دمکراسی. البته این امر به معنای توافق بر سر یک بدیل نیست. تحلیل های مختلفی از این امر وجود دارد که عرصه تضادها کجا ست و کدام استراتژی مؤثرتر است. مهم این است که دچار یأس نشویم و در صدد تغییر برآییم.

آرنا: نقد نظام سرمایه داری امری ست که تازگی ندارد، اما به طور غیرمترقبه، ما شاهد آن ایم که تحلیلگران بورژوا نیز از آسیب پذیری نظام سخن می گویند. آیا شما در این نکته همنظر اید که نظام سرمایه داری در آستانه زوال و فروپاشی زودرس قرار دارد؟

میکائل هاردت: من قبول دارم که سرمایه داری دچار بحران است و در یک وضعیت بحران دائمی به سر می برد، اما بحران به معنای فروپاشی و احتضار نیست. آنچه باید بدان توجه کرد فهم این مسأله است که سرمایه داری در مسیر تاریخی اش چگونه عمل کرده است. امری که امروز نیز برای سرمایه داری معتبر است این است که بحران ها نقش تقویتی این سیستم را ایفا می کنند و برای نظام دارای مزایایی هستند. یکی از نمونه های بحران نظام جهانی مطمئناً شدت یافتن درگیری ها و جنگ های کنونی ست. اما این بحران قبل از اینکه نظام را به سوی انهدام سوق دهد و یا بر آسیب پذیری اش بیفزاید نظم جهانی را تقویت می کند. من نمی دانم که در ۳۰ سال آینده چه اتفاقی روی خواهد داد، اما شیوه های مؤثری طبعاً یافت خواهد شد که سلطه نظام سرمایه داری را دگرگون خواهد کرد. من شک دارم که سرمایه داری بر اساس تضادهای «عینی» درونی اش از هم خواهد گسیخت. اگر دگرگونی های رادیکالی در نظام سرمایه داری به وقوع پیوندد به واسطه تحقق شکل بندی یک بدیل خواهد بود نه ترجیحاً ناشی از ضعف های درونی نظام. عامل مؤثر دگرگونی ها مداخله انسانی خواهد بود.

سمیر امین: دقیقاً. در طول تاریخ، ما با فروپاشی نظام ها مواجه بوده ایم. فروپاشی نظام شوروی را در نظر بگیرید. فروپاشی نظام [سرمایه داری] به واسطه تناقضات درونی اش ابزار تحلیلی کافی در اختیار ما قرار نمی دهد. طبعاً تضادها و تناقضات درونی وجود دارد، اما نظام برای سازگاری و انطباق با بحران ها و بهره برداری از آن ها از ظرفیتی نیز برخوردار است.

آرنا: تضادها و تناقضات نظام سرمایه داری معاصر کدام اند؟

میکائل هاردت: شکاف عمیق و فزاینده بین فقر و ثروت. بخش عظیمی از جمعیت جهان «از حیث انتفاع ساقط» اند یعنی اینکه از چشم انداز دقیقاً اقتصادی به وجود آن ها نیازی نیست. سرمایه از تبدیل جمعیت دنیا به نیروی مولد ناتوان است و من باید محتاطانه اذعان کنم که مفهوم قدیمی ارتش ذخیره بیکاران توضیحی مکفی در اختیار ما قرار نمی دهد. من با برداشت مارکس مشکل دارم، اگرچه ناتوانی سرمایه از مولد کردن جمعیت دنیا یکی از معضلات ساختاری جدی نظام سرمایه داری ست.

سمیر امین: من این قضیه را به گونه ای متفاوت فرموله می کنم. سرمایه داری در مراحل عمده ای از مسیر تاریخی اش، نیرویی پیشرفت گرا و حامل جنبه های ترقی خواهانه در تکامل بشری بوده است، همان گونه که نظر مارکس نیز بر این اساس استوار است. می توان چنین گفت: در گذشته وجه غالب گسترش بازار، یعنی بیشتر، گرایش متجانس کننده آن عمل کرده است تا گرایش موجد قطبی شدن و یا وجه محروم سازنده آن که به پیرامونی کردن مناطق می انجامد. این رابطه اکنون واژگونه گشته است، نه به شکل موقتی و نه به دلیل کاهش رشد اقتصادی، بلکه به دلیل عوامل عینی عمیقاً ساختاری. همچنان که هاردت توضیح می دهد بخش اعظم جمعیت جهان از دید اقتصادی به نیرویی بی فایده بدل گردیده است. منظور من از فرسایش تدریجی سرمایه داری نیز همین است. امروز سرمایه داری قبل از اینکه نیرویی پیشرفت گرا باشد به نیرویی مخرب و منهدم کننده تبدیل شده است. از همین رو ما به ترسیم نمای جدیدی نیاز داریم برای تضمین رفاه همگانی. حتی اگر این تصور صحیح باشد باز به معنای آن نیست که این فرسایش به مرگ خود به خودی نظام منجر گردد، بلکه برخلاف آن، این فرآیند می تواند به فاجعه ای مخرب تر از سرمایه داری

آرنا: [خطاب به هاردت] در کتاب امپراتوری (Empire) که با همکاری تونی نگری (Toni Negri) نوشته اید شما به ارائه مفهومی از امپریال می پردازید که حامل معنایی متفاوت از امپریالیسم است. این امر را چگونه توضیح می دهید؟

میکائل هاردت: در عصر کنونی، در دنیایی که اکنون در آن بسر می بریم، تعریف سنتی چگونگی عملکرد امپریالیسم ناکافی به نظر می رسد. رقابت یکی از مشخصه های بنیادین امپریالیسم سال های ۱۸۰۰ است. طبعاً هنوز هم بین دولت های ملی مسلط رقابت وجود دارد، اما این امر [رقابت]، در مقابل همکاری های دولت ها چندان اهمیتی ندارد. نقطه نظرهای متعددی درك ما را از امپریال و نظم امپریالیستی از هم جدا می کند. آنچه اهمیت فراوان دارد این است که امپراتوری فاقد يك مرکز است. سؤال اساسی که باید بدان پرداخت رابطه کنونی آمریکا با امپراتوری است. در کتاب امپراتوری، مشخصه های امپراتوری با «بمب»، «پول»، «ارتباطات» توضیح داده می شود و بر مبنای آن، به ترتیب، واشنگتن - نیویورک - لس آنجلس سه قطب ویژه قدرت امپراتوری را تشکیل می دهند. نباید در باره قدرت آمریکا به مبالغه گویی پردازیم. آمریکا به مثابه دولت ملی قادر نیست ضرورت ها، معضلات و بحران های جهانی را مهار کند و یا اینکه مرکز يك پروژه امپریالیستی را تشکیل دهد. البته این امر نباید تفاوت های اساسی بین آمریکا و دیگر دولت های ملی را منتفی سازد. منظور این است که درك کنیم رابطه این تفاوت ها با واقعیت ها چیست. درك روشن تر سیستم های سلسله مراتب پیچیده و متناقض کنونی صحت این امر را تأیید می کند که آمریکا مرکز نظام امپراتوری نیست. مضاف بر این که من عقیده دارم آمریکا از برخی جهات، برخلاف تصور دولتمردان اش چندان هم نیرومند به نظر نمی رسد. بر اساس تعریفی که ما از مفهوم امپراتوری ارائه می دهیم قدرت جهانی فاقد يك مرکز جغرافیایی است؛ شبکه ای است از تقسیم قدرت، اما این شکل اعمال قدرت (نظم کنونی) به هیچ رو از نظم قدیمی کم تر اعمال زور نمی کند، برعکس، در برخی جهات حتی بیشتر. امپراتوری سرمایه داری، حقوق، رفاه همگانی و قدرت را به انقیاد خود در می آورد. این امر برای آنان که درصدد تغییر نظم کنونی اند استراتژی سیاسی جدیدی را طلب می کند. ضدآمریکایی بودن در صفوف چپ، حد اقل بیرون از آمریکا، همیشه بسیار قوی بوده است. گاهگاه لفاظی های محض در رابطه با اعمال قدرت آمریکا رخ می نماید و این که باید «علیه آمریکا جنگید». از آنجا که من به صحت کامل این تحلیل ها اعتقادی ندارم باید اذعان کنم که استراتژی های جدیدی باید ایجاد شود که بر ضد آمریکایی بودن تکیه نمی کند.

آرنا: سمیر امین، شما تا چه حد با این دیدگاه هم نظرید؟

سمیر امین: از برخی جنبه ها. اما من فکر می کنم که تحلیل هاردت کافی به نظر نمی رسد. گسترش و توسعه سرمایه داری از آغاز و از همان بدو تولد، در ذات خود امپریالیستی و جهانی بوده است. موضع من در قبال این دیدگاه سنتی که مبتنی است بر پیدایش امپریالیسم در آخرین مراحل سرمایه داری انتقادی است. بر همین اساس من هنوز هم تأکید دارم که نظام را - خواه امپریال یا غیر امپریال - امپریالیستی توصیف کنم. نادرست است اگر همچون امانوئل والرشتاین تاریخ را به مثابه سلسله ای از توالی هژمونی ها ارزیابی کنیم (بدین معنی که يك هژمونی جایگزین هژمونی دیگر می شود). هژمونی واقعی همیشه نسبی بوده است که از تجربه رهبران قدرت های هژمونیک فراتر می رود. منظور این نیست که بگوییم سلسله مراتبی وجود ندارد. نه، بلکه وضعیت عادی و متعارف هژمونی نیست، فقدان آن است. وضع جدیدی پیش آمده است. به نظر می رسد که در این وضعیت جدید، وقوع تضادها و کشمکش ها بین قطب های چندگانه مرکز رو به کاهش است. بدین معنا که می توان از يك امپریالیسم جمعی نام برد. معذک همه این ها به معنای حذف سلسله مراتب و نفی يك پروژه خاص امپریالیسم آمریکایی نمی تواند باشد. مهم بسیج علیه این پروژه است نه علیه مردم آمریکا، علیه پروژه هژمونی نظامی آمریکا که حد اقل از دهه ۱۹۹۰ به بعد در جنگ های متعدد و

رشته ای از جنگ های قومی - منطقه ای تبلور یافته است و سران آمریکا بر استمرار آن نیز صحنه گذارده اند. طبعاً مهم و به جا است که به تفاوت ها و تمایزات بین اروپا و آمریکا توجه مبذول داشت. اگرچه منافع سرمایه فراملیتی اروپا با سرمایه آمریکایی منطبق است، اما به لحاظ تاریخی، جامعه آمریکا آزادی را در مقابل برابری و عدالت قرار می دهد، امری که برای اروپا مصداق ندارد. قاره اروپا قلمرو برآمد سوسیالیسم بوده است، نه آمریکا. بنا بر این، امکان بازسازی یک چپ جدی در اروپا وجود دارد، به همین دلیل، من اعتقاد دارم که اروپا ضعیف ترین حلقه نظام جهانی امپریالیستی به شمار می آید، در حالی که آمریکا و سپس ژاپن از این لحاظ بعد از اروپا قرار می گیرند. مباحثی حول این مضامین درون نیروهای چپ در اروپا جریان دارد. من فکر می کنم اگر این نیروها مسائل مربوط به عملکرد امپریالیسم را جدی بگیرند، ظرفیت آن را دارند که خمیرمایه و هسته اصلی سازماندهی مجدد چپ را در اروپا تشکیل دهند.

آرنا: پس از سوء قصد های ۱۱ سپتامبر، به نظر می رسد که دست کم در عرصه حقوق شهروندی و آزادی های مدنی، قدرت دولت ملی شکل فزاینده ای به خود گرفته است. (از جمله در وضع قوانین در جهت محدود کردن آزادی ها و حق اعتراض، اقدامات امنیتی ...). این حوادث، چگونه بر نقش و قدرت دولت ملی - که گفته می شود تضعیف گردیده - تأثیر خواهد گذاشت؟

سمیر امین: آنچه مشخص است این است که هیچ اقتصادی بدون مداخله عمل نمی کند. نظام سرمایه داری بر اساس تنظیم دولتی و سیاسی استوار است. امری برخلاف این نظریه کاملاً احمقانه است. اما با دقت در چگونگی سازماندهی مجدد قدرت به نظر می رسد که قدرت دولت ملی - که به لحاظ تاریخی قوام یافته است - در مقابل جهانی شدن عمیق کاهش یافته است.

میکائل هاردت: من اعتقاد دارم که عملکرد دولت به عنوان تنظیم کننده، بیش از آن که کاهش یافته باشد تغییر کرده و متحول شده است؛ بدین معنا که نقش نهادها و دستگاه های دولتی دیگر همان نقشی نیست که در گذشته ایفا می کرده اند. مسأله عملکرد این دستگاه ها است که بر خلاف گذشته به سمتی دیگر سوق یافته است. موضوع فرسایش دولت ملی به معنای انقباض و تقلیل ساختارهای دولتی نیست، بلکه حقیقتاً این ساختارها فی نفسه توسعه و گسترش یافته است، به ویژه بعد از دوره ریگان و تاچر. سؤال را باید اینگونه طرح کرد که استحاله دولت ملی به چه معناست؟ طبعاً به معنای کاهش کنترل و مهار سیاسی خواهد بود.

آرنا: از نقطه نظر چپ، اینکه نقش دولت در رابطه با انترناسیونالیسم کارگری و حق استقلال ملی چگونه باید باشد، همیشه دو وجهی بوده است. شما این قضیه را چگونه توضیح می دهید؟

میکائل هاردت: پروژه سوسیال دمکراسی در بهترین شق آن، دولت را به عنوان ابزاری برای جامعه رفاه به کار گرفته است و توجه به امور اجتماعی فضائی بوده است برای استقرار دموکراسی و عناصر برپا دارنده آن هرچند محدود و شکننده. اما مسأله این است که این امکان امروز به غایت تضعیف گردیده و در عالم واقع، دیگر انجام ناپذیر گشته است. اما اقتدار ملی مسأله دیگری است. در مناطق پیرامونی یا کشورهای تحت انقیاد جنبه های مثبتی حول این قضیه دیده شده و یا وجود داشته است. اما ناسیونالیسم همیشه در کشورهای مسلط فاسد بوده است. ملت یگانه امکان بدیل برای شکل بخشیدن به هویت نیست. بدیل های دیگری برای ساختن هویت جمعی وجود دارد. البته روی آوردن به بین الملل اسلامی یا بین الملل سرمایه، به قصد مبارزه با اشکال متعدد ناسیونالیسم بدیل های معتبری نخواهند بود و مسأله برانگیزند. من با سمیر امین، وقتی که از هویت طبقاتی صحبت می کند موافق ام. چنین است که هویت جمعی می تواند از درون جنبش علیه جهانی شدن شکل بگیرد.

سمیر امین: من همیشه از ناسیونالیسم نفرت داشته ام و همیشه انترناسیونالیست بوده ام. ملی گرایی همیشه عاملی بوده است برای دفاع از منافع سرمایه داری و امپریالیسم. اما شناخت و آگاهی از بُعد ملی - که بسیار هم مهم

است - مسأله دیگری ست. گرایش ساده لوحانه ای در درون چپ اروپایی وجود دارد، مبنی بر انکار بُعد ملی، اگرچه با نیت خوب. عرصه ملی هنوز، هم در جهت مبارزه طبقاتی و هم در جهت آگاهی سیاسی اهمیت فراوان دارد. این امر همچنین به ملت های زیر سلطه نیز مربوط می شود. مصر را در نظر بگیرید که من از آنجا نشأت یافته ام. تضعیف عرصه ملی به چیزی مخرب تر از ناسیونالیسم منجر شده است: اسلامگرایی.

عرصه ملی در مصر با همه تضادها و محدودیت هایش و با وجود آن که در جهت نیات منفعت طلبانه طبقات حاکم عمل کرده، اما کارکرد مثبتی هم داشته است. اما اسلامگرایی ویرانگر است. قدرت تخریبی و ویرانگر نیروهای اسلامگرا را خیلی زود و به موقع، دستگاه دولتی آمریکا درک کرد و به ائتلاف با این نیروها پیوست، نه تنها با طالبان، بلکه با دسته های متعددی از اسلامگرایان در سراسر دنیا. به همین دلیل، سهل انگاشتن مفهوم سیاسی مقوله ای که آن را ملت ها می نامند بسیار خطرناک خواهد بود.

آرنا: وقتی که مسأله تباین و ناهمگونی مورد نظر است، مارکسیسم در معرض اتهام قرار می گیرد که با عمده کردن مبارزه طبقاتی، اشکال دیگر فشارها - ستم قومی و جنسی - را نادیده می گیرد. امکان آمیزه ای از اهداف سیاسی جهان شمول حول يك موضوع سیاسی کثرت گرا و متنوع تا چه اندازه است؟ آنچه شما هویت جمعی نوین، برای ایجاد اشکال جدید دموکراسی نامیده اید، آیا راهی به سوی سازماندهی و بدیل سیاسی نیز می گشاید.

میکائل هاردت: رشد جنبش های نوین علیه جهانی شدن امری ست مسلم. اما من گمان نمی کنم که برای قطعیت بخشیدن به يك بدیل، این جنبش به مرحله بلوغ خود رسیده باشد. در عین حال، تلاش های مختلفی که گروه ها و جریان های درون شبکه جنبش علیه جهانی شدن در صدد آزمون آن برآمده اند بسیار قابل ملاحظه است. با درک این مسأله است که من و تونی نگری در کتاب *امپراتوری*، تعریف جدیدی از «استثمار شدگان» ارائه می دهیم (۱).

مسأله، ظرفیت پروژه ای ست که تعدد و کثرت در آن مشترک است. شبکه های متعدد و پراکنده به معنای خنثی نمودن عمل تضادها ست. حضور گروه های مختلف در گرد هم آیی سیاتل - فعالین اتحادیه های کارگری، فعالین محیط زیست، آنارشویست ها و گروه های کلیسائی - نوعی اغتشاش به نظر می رسد یا اینکه دست کم این تصور غلط به ذهن متبادر می شد که این جریان ها به عنوان نیروهای مخالف در برابر هم قد علم کرده اند. اما تضادها به شکل معکوس عمل کرد، یعنی به نقطه دیگری در درون ساختار شبکه نقل مکان نمود. من به سهم خودم به عملکرد تخیل باور دارم، چرا که همیشه برای گشودن راه های جدید و فرصت هایی برای ایجاد نقطه های جدید در ساختار شبکه یافت می شود (۲).

چنین برداشتی با درک قدیمی ما در قبال تشکیل جبهه متحد و یا ائتلاف ها تفاوتی بنیادین دارد. ما در متن مرحله ای قرار گرفته ایم از تجربه اشکال دموکراتیک نه - هنوز - موجود. منظور من و تونی نگری از سوژه سیاسی و نبرد «استثمار شدگان» علیه قدرت سرمایه، دقیقاً همین است. گرایشی درون چپ که حول احزاب قدیمی شکل می گرفت با تکیه بر درک سنتی از مارکسیسم، با اعتراف به اشکال دیگر مبارزاتی و جنبش های دیگر اما به قصد تصاحب و به انقیاد درآوردن آن ها در جست و جوی اشکال اتحاد بر می آمد. به تدریج، در فرآیند سازمانیابی سیاسی گرایش دیگری شکل می گیرد که درک سنتی از مارکسیسم را به مصاف می طلبد و حول تنوع و استقلال، به تعریف هویت سیاسی جدیدی اقدام می کند که شامل جنبش های اجتماعی مختلف می شود. امروز ما آن دوران را پشت سر گذارده ایم. توافق ایده ها در برابر تنوع و کثرت گرایی قرار نمی گیرد. این امر برای تجربه اشکال متفاوت دموکراتیک، امکاناتی غنی در اختیار ما قرار می دهد؛ اگرچه هنوز تا تحقق يك آلترناتیو فاصله داریم.

آرنا: در سیاتل اتحادیه های کارگری نقش پر اهمیتی ایفا نمودند. حضور فعالین اتحادیه های کارگری کشورهای ثروتمند (مرکز) به طور قابل ملاحظه ای در پورتو الگره اندک بود. جنبش اتحادیه های کارگری تا چه اندازه ای در مبارزه کنونی چپ می تواند تأثیرگذار باشد؟

سمیر امین: من اعتقاد دارم که اتحادیه های کارگری عموماً در برابر يك چالش قرار گرفته اند. نشأت گرفتن اتحادیه های کارگری را باید در دوره ای ویژه از تاریخ سرمایه داری جست و جو کنیم، به طور اخص در دوره فورديسم با کارخانه های بزرگ صنعتی و تمرکز کارگران در واحدهای بزرگ. در این چارچوب بود که عرصه عمل برای تشکیل الگوهای سازمانیابی و نیل به هدف ها فراهم می گردید. این امر همچنین منشأ مشروعیت و اعتبار هم بود. امروز ما در مرحله کارکردزایی طرح های سازمانی قرار داریم در حالی که طرح های نوین هنوز تبلور نیافته اند. اما برخی از اتحادیه های کارگری درگیر تدوین نقطه نظرانی هستند حول این چالش. مثلاً [اتحادیه ها] در ایتالیا، SUD در فرانسه که در تشکیل Attac مشارکت داشته و نیز در پورتو الگره، Cosatu در آفریقای جنوبی. این اتحادیه ها به طور سیستماتیک حول این چالش به تأمل مشغول اند. من فکر می کنم که این چالشی ست که در همه جا وجود دارد، امری که به نوبه خود باید به شکل بخشیدن به اشکال جدید سازمانیابی بینجامد.

یادداشت:

- ۱- یادآوری این نکته بی فایده نیست که توده (The Multitude) در مفهوم وسیع آن، نه تنها به کارگران و کارگران یدی، بلکه به لایه های متعدد اجتماعی از جمله بیکاران، زنان، مهاجران و کارگران غیر رسمی، طرد شدگان، به حاشیه رانده شدگان، کارگرانی که کارشان ثابت نیست، کارگرانی که از طریق دلال ها کار پیدا می کنند، بی خانمان ها و غیره اطلاق می شود. (ن. ک. به ، «جنبش ضد جهانی شدن لیبرالی محدود به اعتراض باقی نمی ماند» مصاحبه با تونی نگری، ترجمه بهزاد مشیری، از لوموند ۲۸-۲۷ ژانویه ۲۰۰۲ روی همین سایت فصل «جنبش های اجتماعی و مردمی علیه نئولیبرالیسم») م.
- ۲- بدین معنا که تضادها حکم گره های جدید در بافت شبکه دارند و به نوبه خود، رشته ها و حلقه های جدیدی در بافت شبکه تشکیل می دهند، امری که به گسترش ساختار شبکه می انجامد. م.